

عباس آذرانداز

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
که لطف نظم و سخن گفتن دری داند

شعر فارسی از چشم سازندگان ادبیات آمریکا

آمریکاییان پس از این‌که جنگ‌های استقلال و انفصال را پشت سر گذاشتند، زمینه و فرصت آن را یافتند که به ادبیات نیز پردازنند. در حقیقت سرگذشت واقعی ادبیات آمریکا از اوآخر سده‌ی هیجدهم آغاز می‌شود. تلاش عمده‌ی نخبگان این کشور پس از استقلال سیاسی، صرف رهایی و خلاصی از سلطه‌ی اروپایی و حصول استقلال فرهنگی و ادبی شد. رمانی سیزم، مکتب بزرگ ادبی آن عصر که بر تمام اروپا سایه افکنده بود، در آمریکا نیز به‌بار نشست. جامعه‌ی آمریکایی که فضای مناسب و انگیزه‌های لازم را پس از آن تلاش‌های سیاسی و اجتماعی مردم به‌دست آورده بود، به راحتی توانست اصول این مکتب را جذب کند، ادبیات ملی خود را بر اساس آن بنا سازد. فرهنگ و ادبیات در آمریکا در نیمه‌ی اول سده‌ی نوزدهم به‌حدی از رشد و ترقی رسید که به رنسانس آمریکایی معروف شد. راهیابی و نفوذ ادبیات فارسی در آمریکا، سرگذشتی همچون ادبیات آن کشور داشت، یعنی رویکردی که در ابتدا به‌طور کامل بر پایه‌ی تقلید استوار بود، به تدریج از شروع سده‌ی نوزدهم توجه بدان عمق بیشتری یافته، و حتا می‌توان ادعا کرد که در پی‌ریزی ادبیات آمریکا نقش ایفا کرد.

در اوآخر سده‌ی هیجدهم مجله‌ها و نشریه‌های آمریکایی مطالب و مضامین ایرانی متداول و سطحی در اروپا را تکرار می‌کردند، شناخت آن‌ها از ادبیات فارسی بسیار سطحی و غیرواقعی و بر مبنای تصورات آنان از ملت‌های شرقی بود. به تدریج که ادبیات آمریکا راه تازه و خلاقانه‌ای در پیش گرفت، نحوه‌ی نگرش به ادبیات فارسی نیز دامنه و عمق بیشتری پیدا کرد و جای مطالب عاری از شناخت نشریه‌هایی که مدعی عرضه و معرفی شعر فارسی بودند، مطالب جدی‌تر گرفت.

در این‌جا لازم است از یک جریان مهم فرهنگی در آمریکا یاد کرد که در معرفی

چیستا

واقعی و توجه جدی‌تر ادبیات فارسی در آمریکا نقش بسیار مهمی ایفا کرد و آن تعالی‌گرایی است. تعالی‌گرایی جنبشی عرفانی است که در اواسط سده‌ی نوزدهم در نیوانگلند، خاستگاه اصلی شکوفایی رمانی سیزم آمریکا، پدید آمد و رشد کرد. نام این نهضت با نویسنده‌ان و شاعران بزرگی چون امرسن، تورو، ویتمان، الگر، الکات و ویتر همراه است. آنان در پایه‌ریزی این نهضت فکری علاوه بر فلسفه‌ها و مکتب‌های ادبی مبتنی بر اشراق غربی، چون فلسفه‌ی افلاطون، کانت و رمانی سیزم انگلیس، از مکتب‌ها و فلسفه‌های شرقی نیز استفاده کردند. بدیهی است که در این بهره‌گیری، تصوف در کشورهای اسلامی به عنوان یکی از جریان‌های مهم فرهنگی شرق جایگاه ویژه‌ای نزد آنان یافته بود. امرسن که با نمود خلاقانه و سرشار از شور و عشق عرفان در شعر فارسی رویه‌رو شده بود، به حدی تحت تاثیر این ویژگی منحصر به فرد قرار گرفت که نه تنها در آشنا کردن هم‌فکران خود با این منبع زیبایی و هنر از هیچ تلاشی فروگذار نکرد، بلکه کوششی بدیع در عرصه‌ی افکار عرفانی در قالب شعر، برخلاف سنت ادبی غرب کرد.

عامل‌های نفوذ و دشواری راه

رمانی سیزم، تعالی‌گرایی و تلاش برای ساختن ادبیاتی ملی و مستقل، سه ویژگی بارز جامعه‌ی ادبی آمریکا در اوایل سده‌ی نوزدهم است، که هر کدام به نوعی در رواج ادبیات فارسی در آمریکا دخالت داشته است. توجه به مشرق زمین و اشاره به درونمایه‌های آن، که دیگر نزد رمانیک‌های اروپایی، یک سنت و اصلی جدایی ناپذیر با این مکتب درآمده بود، در آمریکا نیز جایگاه ویژه‌ی خود را یافت و حتا می‌توان گفت که به دلیل وجود جنبش تعالی‌گرایی اهمیت بیشتری پیدا کرد. علاوه بر آن، نیاز به وجود اشراق شرقی در کنار خردگرایی اروپایی برای پایه‌ریزی فرهنگی مستقل، عامل سومی بود که فضای مناسب را برای گسترش و نفوذ ادبیات فارسی در آمریکا فراهم کرد.

هرچند این عامل‌ها برای گرایش به هر پدیده و فهم آن کافی به نظر می‌رسد، اما وجود سنت‌های فرهنگی و ادبی متفاوت جامعه‌ی شرق و غرب و نابرگردانی ظرافت و نکته‌های شعر فارسی که از قضا رسیدن به مقصد آن، در گرو آشنایی با همین نکته‌هاست، نویسنده‌گانی چون امرسن را مجبور می‌کرد به تلاشی خستگی ناپذیر در فهم درست و شناساندن آن به نویسنده‌گان دیگر دست زند. اگرچه او مانند گوته، به خوبی از

عهده‌ی این کار برآمد، با وجود این زمزمه‌هایی مخالف نیز بلند بود؛ کسانی که از چشم غربی به شعر فارسی می‌نگریستند و برخی ویژگی‌ها و مضامین آن را برئی تافتدند. امرسن با این مدعیان نیز به جدال پرداخت. گرچه این دلیل‌ها برای همه قانع‌کننده نبود، اما توانست بر برخی کژفهمی‌های نویسنده‌گان، چون تورو خط بطلان بکشد.

تلاش برای فهم، جذب و انتقال

پس از سپری شدن دوره‌ی تقلیدهای بی‌بنیان شاعران و نویسنده‌گان دست چندم، در همین عصر شکوفا بود که رالف والدو امرسن تلاش خود را معطوف به شرق کرد، از جمله ادبیات فارسی را به‌دقت بررسی کرد. او را می‌توان نماینده‌ی اصیل جامعه‌ی ادبی آمریکا در عصر نوزایی به‌شمار آورد. امرسن که در شکوفایی فرهنگی آمریکا نقشی حیاتی ایفا کرده بود با مقاله‌های، نقدها و شعرها به معرفی ادبیات فارسی به‌جامعه‌ی خود پرداخت که از این نظر نقش او بسیار موثر و راه‌گشا بود. او توانست گرایش سطحی و غیرواقعی به ادبیات فارسی را در مسیر درست و شایسته‌ی خود بیندازد. بیشتر نویسنده‌گان بزرگ آمریکا از طریق نوشه‌های او با ادبیات فارسی آشنا شدند. مقدمه‌ای بر ترجمه‌ی گلدوین از گلستان، که برای نخستین بار در آمریکا منتشر شد، نوشته و در مقاله‌ای با عنوان «شعر فارسی» به معرفی برخی از شاعران ایران از جمله حافظ پرداخت. این نوشه‌ها را که تحت تأثیر شعر فارسی سرود، در جلب نظر و علاقه‌مند شدن نویسنده‌گان دیگر بسیار موثر بود؛ آنگر، که مانند دیگر نویسنده‌گان آن عصر به ادبیات ملل شرقی بسیار علاقه‌مند بود و جنگی نیز به‌نام «ادبیات شرق» منتشر می‌کرد، پس از خواندن مقاله‌ی امرسن، از دیدگاه‌های او استفاده کرد و چاپ بعدی کتابش را با تغیرات و اصلاحات مفصل عرضه کرد. دیگر نویسنده‌گان تعالی گرا نیز مانند ویتمن، تورو، الکات، کانوی و لاول از طریق امرسن با ادبیات فارسی آشنا شدند که در خلق آثار هنری و نوشه‌های تحقیقی شان بسیار موثر بود.

بدیهی است که تلقی و برداشت این افراد از ادبیات فارسی نمی‌توانست با غرض و مقصد واقعی سازندگان آن منطبق باشد. از دشواری‌های ترجمه‌ی آثار ادبی، به‌ویژه در مورد ادبیات فارسی که موفق‌ترین آن‌ها سرشار از صنایع لفظی و معنوی ترجمه‌نایاب‌یار است، که بگذریم غربیان با توجه به روحیه، فرهنگ و سنت‌های خود به این محصول

جیستا

۷۱

شرقی نگریسته، جنبه‌هایی را با روح و طبع خود سازگار یافته ستایش کرده‌اند و جنبه‌هایی را مقبول طبع نیافته، مورد انتقاد قرار داده‌اند. آنچه که در این انتقال فرهنگی دارای اهمیت است درستی یا نادرستی قضاوت آنان نیست، بلکه میزان تائیرگذاری و تحریک ذوق و خلاقیت هنرمندان بزرگ است که شعر فارسی با توجه به ابعاد وسیع و گاه پنهان، از این نظر کارنامه‌ی درخشانی از خود بر جای گذاشته است.

آشنازی نویسنده‌گان و شاعران بزرگ غربی چون گوته، تنی سن و امرسن با آثار ادبیات فارسی از طریق خاورشناسانی بود که این آثار را به زبان‌های اروپایی برگردانده بودند. ژوزف فن هامر پورگشتال خاورشناس معروف اتریشی بسیاری از آثار ارزشمند ادبیات ایران را به زبان آلمانی و کل دیوان حافظ را به نثر آلمانی برگرداند. او همانند ویلیام جونز، نقشی بسیار سازنده در انتقال روح و هنر ایرانی به مردم غرب ایفا کرد. هرچند کارهای او خیلی سطحی است، ولی گوته به طور حیرت‌انگیزی از آن استفاده کرد. فیتز جرالد با آنکه بیشتر به عمر خیام نظر داشته، آشنازی او با حافظ از طریق ترجمه‌های فن هامر صورت گرفت. سهم او در انتقال پیام حافظ به جامعه‌ی آمریکایی هم بسیار قابل توجه بود. امرسن با بررسی کار او از دیوان حافظ، با این شاعر بزرگ ایرانی آشنا شد و منبع اصلی او در برگردان اشعار حافظ به انگلیسی برگردان آلمانی فن هامر بود.

اگر به روند و گسترش اشعار فارسی در غرب توجه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که ارزش واقعی کار فن هامر و دیگران، نه در برگردان‌های آنان، بلکه شاعران بزرگ غرب از طریق آنها با این منبع جوشان ذوق و هنر آشنا شدند. یک نگاه سطحی به این برگردان‌ها نشان می‌دهد که ظرایف و واقعیت‌های ادبیات فارسی چنان‌که شایسته‌ی آن بوده است به زبان مقصد منتقل نشده است. شعری که در زبانی با امکانات خاص آن پدید آمده است، حامل ابهام، ابهام و زیبایی‌های لفظی و معنوی است که انتظار انتقال آن به شکل تمام و کمال در زبانی دیگر بی‌هوده است.

همان‌گونه که اشاره شد ترجمه‌های شرق‌شناسان نه در موقیت آنان، بلکه در انتقال مفاهیم در جای دیگری نهفته است؛ آنان حلقه‌ی اتصال هنرمندان بزرگ شرق و غرب بوده‌اند. گروهی از شاعران بزرگ غرب از این ادبیات الهام گرفته و در زبان خود اشعاری اصیل و هنرمندانه خلق کرده‌اند. در این فرآیند، از برگردان‌های واژه به واژه تا استفاده آزاد هنرمندان بزرگ، دو نکته را می‌توان فهمید. یکی نهفتگی‌های معنایی، ابهام، ابهام،

چیستا

۷۲

صنایع لفظی و معنوی و به طور کلی هر آنچه که ملاک برای ارزیابی یک اثر موفق در زبان فارسی است، به درستی منتقل نشده است و دوم این که ادبیات فارسی از چنان ظرفیتی برخوردار است که شاعران و نویسندهای بزرگ جهان را در مقابل شکوه و عظمت خود به شگفتی وا دارد و آنان را چنان تحت تاثیر قرار دهد که مصمم شوند بخش‌هایی از آن را در زبان خود، با امکانات ویژه‌ی آن زبان بازسازی کنند. این جاست که مرحله‌ی ارزشمند و خلاق رابطه فرهنگی ملت‌ها آغاز می‌شود. گوته، تنی سن، فیتز جرالد، امرسن و بسیاری از هنرمندان بزرگ غرب، پیام حافظ، خیام، مولوی و سعدی را گرفته و بالهای از آن، آثار بدیع و گران‌قدیمی خلق کرده‌اند و در نزدیک کردن روح ملت‌ها با یک‌دیگر قدم‌های بزرگی برداشته‌اند. پس نحوه‌ی توفیق این هنرمندان باید از این منظر مورد توجه قرار گیرد، نه درستی یا نادرستی انتقال مفهوم، چرا که مطابقت اشعار این شاعران با اصل فارسی آن در بسیاری موارد غیرممکن است.

بنابراین چون انتقال همه‌ی ظرفیت‌های یک زبان به زبان دیگر محال است و هرچه شعر، هنری‌تر باشد سخت‌تر تن به برگردان می‌دهد، از این روگاهی غربی‌ها غث و ثمین را یکی گرفته و «خرمه را با دُر برابر کردن». برای نمونه برخی از اشعار حافظ که مورد پسند گوته و امرسن قرار گرفته است، حتاً اتساب آن‌ها به حافظ محل تردید است. در نتیجه ادبیات فارسی، چه از طریق برگردان‌های موفق و چه آن‌هایی که نکته‌های هنری و زیبا‌شناختی آن به تحلیل رفته، برای ما نباید چندان شگفت آور باشد که بینیم امرسن توانسته است سعدی و دنیای او را به اندازه‌ی خواننده‌ی ایرانی بشناسد. دنیای امرسن در بوستون و دنیای سعدی در شیراز از هر نظر با هم متفاوت بود. همین که امرسن توانسته است با وجود این دوری پلی میان شیراز و بوستون بزنگویی نبوغ هر دو شاعر است. اگر امرسن برداشت اشتباهی از سعدی نکرده بود و او را تا حدودی به صورت آمریکایی در نیاورده بود هرگز نمی‌توانست مبلغ خوبی برای سعدی در آمریکا باشد و سعدی از داشتن چنین خواننده‌هایی در آمریکا محروم می‌شد.

نفوذ ادبیات فارسی در آمریکا در عصری که ادبیات آن هنوز مراحل آغازین رشد و دگرگونی خود را طی می‌کرد، کمی غافلگیر کننده به نظر می‌رسد. به طور یقین ویژگی‌ها و قابلیت‌های ادبیات فارسی و همچنین، شرایط اجتماعی و فرهنگی ملتی که الگوی اروپایی داشت و تشنیه افکار تازه بود می‌توان از عامل‌های این تاثیر بر شمرد.

امرسن حتا شراب را در دیوان حافظ نماد آزاد فکری می‌دانست و معتقد بود که شراب مظهر ادبیات فارسی و تصویر بر جسته‌ی آنان است. علاقه به جنبه‌ی طربانگیز شعر فارسی تنها به امرسن محدود نمی‌شد. در نشریات آمریکایی اغلب اشعاری به این سبک یا سختانی در تحسین آن چاپ می‌شد. یوحنان، شخصیت امرسن را حامل دو ویژگی متباین، یعنی تفکر و شعر می‌داند. به عقیده‌ی او، امرسن شاعر، خواهان آزادی دیونوسی بود و همین امر باعث شده بود برداشتی عرفانی از شراب حافظ نکند.

امرسن را که می‌توان نمونه‌ی مجسم جامعه‌ی اوایل سده‌ی نوزدهم آمریکا تصور کرد، که در آن، هم امکان ظهور جنبش‌های مذهبی و عرفانی چون تعالی‌گرایی را فراهم آورد و هم، فضای فرهنگی که بتواند، اشعار بزمی و شورانگیز را در خود جذب کند و ادبیات فارسی علاوه بر جنبه‌ی عرفانی، به دلیل سابقه‌ی خمریه‌سرایی، ساقمی‌نامه‌ها، منظمه‌های عاشقانه و طربانگیز، جامعه‌ی تازه استقلال‌یافته‌ی آمریکای را که تشنه‌ی شادی و نشاط بود، می‌توانست تا حدی سیراب سازد. از این‌رو امرسن در شعری پایان عصر لوتر، فوکس و سودنبرگ و شروع دوره‌ی حافظ و شکسپیر را اعلام می‌کند.

الاهه شعر لبخندزنان گفت: فرزند دلبندم

"تو را فرمانی دیگر دهم، موعظه مکن"

لوتر، فوکس و سودنبرگ کم فروع گشتند

و در همان دم، ابرهای ارغوانی، همراه با نغمه‌خوان‌های درخشان

حافظ و شکسپیر را به ارمغان آورند.

دوره‌ی حافظ و شکسپیر یعنی رواج شور و نشاط و پایان یافتن عصر موعده است. به همین دلیل امرسن، سعدی را برای خواننده الهام‌بخش امید می‌داند و در شعری که در ستایش او سروده، از او به نام "شاعر شاد و شادی آفرین" یاد می‌کند. به عقیده‌ی او سعدی کسی است "که راز پیروزی را شکافته و از نامرادی‌ها به آسانی می‌گذرد، جانی شادی‌پذیر دارد و در برابر درد از پا در نمی‌افتد." غربی‌ها، به حافظ بهدلیل سحر کلامش در توصیف عشق و باده لقب آناکرثون شرق داده‌اند. جونز انگلیسی هم به‌سبب تعمق زیاد در ادب فارسی به جونز ایرانی معروف شده است، می‌گوید: ایرانیان در سرودن اشعار عاشقانه از هر چیز دیگر بیش تر مهارت دارند، شbahت بسیاری که میان غزل‌های حافظ و شعر شاعران یونان است تعجب آور است و باید گفت که ملاحت و گیرندگی و

چیستا

۷۴

زنده‌دلی آناکرثون و شیرینی و ظرافت سافو، همه در حافظ جمع است. در آمریکا برخی از این نیز فراتر رفته و برای حافظ مقامی بالاتر از آناکرثون قابل شده‌اند. امرسن که به قولی تصویرگر تمایل نهفته‌ی کشورش بود و از او به عنوان نماینده‌ی فرهنگ و روح آمریکایی یاد شده است، تحت تاثیر همان شخصیت شاعرانه، به اشعار فارسی توجهی و افر نشان داد که بر اشعارش هم تاثیر گذاشت. شعر "باکوس" که برخی عقیده دارند بهترین شعر امرسن و حتا یکی از بهترین اشعار جهان است و نیز "باکوس ناقص" را به تقلید از ساقی نامه حافظ سرود. امرسن مثنوی ساقی نامه را نیز به انگلیسی برگرداند. در اواسط سده‌ی نوزدهم به دلیل ظهور نهضت فلسفی و ادبی تعالی گرایی در آمریکا، جنبه‌های عرفانی ادبیات فارسی نیز بسیار مورد توجه قرار گرفت. تعالی گرایان زمانی که با آثار ادبی ایران مواجه گشتند از این که عمیق‌ترین اندیشه‌های عرفانی در کمال زیبایی در قالب اشعار نمادین بیان شده بود، سخت به وجود آمدند. در شعرهای والت ویتمن نیز برگ‌های ذوق و احساس نوعی فلسفه وحدت وجود موج می‌زند. با وجود اقبال عمومی جامعه‌ی آمریکایی از ادبیات ایران که مملو از واقع‌بینی، احساس صحیح اخلاقی، لطایف، شعور معنوی، سادگی، روح صفا و صمیمیت در واژه‌ها از ویژگی‌های مهم آن به شمار می‌رفت باعث و مورد قبول اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها شد که پرداختن به آن‌ها از حوصله این گفتار خارج است. تنها ذکر این نکته را لازم می‌دانم که امرسن ادبیات فارسی را از همه‌ی آثار شرقی مورد بررسی خود بهتر می‌دانست و معتقد بود که غرورآفرینانه‌ترین گفتاری که اراده‌ی آزاد خلق کرده است، در دیوان حافظ می‌توان دید.

جدال با مدعیان

ویژگی‌های متفاوت فرهنگی، به ویژه وجود سنت‌های هنری هر جامعه‌ای همان‌گونه که به طور طبیعی افراد را به دلیل نوجویی فطری به استقبال از شیوه‌های جدید و می‌دارد، برخی جنبه‌های آن نیز ممکن است گاهی به دلیل تعارض و گاهی هم به دلیل عدم انتقال شایسته، انتقادها و حتا اعتراض‌هایی را در میان ملت‌ها موجب شود. در آمریکا نیز برخورد با ادبیات فارسی، گاهی با دیده‌ی انتقاد همراه بود. ویژگی‌هایی چون نداشتن انسجام، یک‌نواخت بودن، اغراق‌آمیز بودن و حتا اعتقاد به وجود جنبه‌های غیراخلاقی موردهایی بود که به ادبیات فارسی نسبت داده می‌شد.

امرسن به علت بررسی‌های عمیق و جدی در آرای فلسفی، مذهبی و ادبی مشرق زمین که به درک شکفت‌انگیز او از روحیه و زندگی شرقی منجر شده بود به برخی از این سوتعییرها و برداشت‌های نادرست و سطحی، با استدلالی که بر پایه‌ی بینشی علمی استوار بود، پاسخ گفت. سابقه‌ی اغلب این انتقادها به اروپا باز می‌گشت و طبیعی است که هم‌زمان با راه یافتن ادبیات فارسی در آمریکا، این آراییز به همراه آن‌ها منتقل می‌شد و امرسن به درستی تشخیص داده بود که اغلب ایرادهایی که به ادبیات فارسی وارد می‌شود، متوجه برگردان‌ها و اقتباس‌هایی است که از آن‌ها شده است، نه به اصل آن‌ها و برخی را نیز معلول عدم درک غربی‌ها از شرایط زندگی و اجتماعی شرق می‌دانست.

بحث عدم انسجام در غزل‌های فارسی، سابقه‌ای دیرینه در غرب دارد که بیش از همه شعرهای حافظ در مظان این اتهام قرار گرفته است. پس از نخستین برگردان‌های انگلیسی و آلمانی، خوانندگان غربی با وجود اذعان به افکار بکر و زیبایی‌های شکفت‌انگیز، معتقد بودند که در بین ابیات غزل انسجام و وحدت لازم وجود ندارد. هرچند گوته و امرسن دلایلی بر رد این رویکرد منفی ارایه کردند، اما چنان‌چه شاید و باید این اتهام از دامان شعر فارسی پاک نشد. در سال ۱۹۴۴، نویسنده‌ای در بررسی‌های اعضای انجمن انگلیسی به بازتاب آن‌چه که در سده‌ی هیجدهم در اروپا مطرح بود، می‌پردازد. استاد ر.م. هویت با بحث درباره‌ی غزل "اگر آن ترک شیرازی..." خاطرنشان ساخت که "این غزل بیش از حد معمول گستته و نامتسجم است و تنها عامل پیوستگی و وحدتی که دارد وجود قافیه‌ای است یک سان که در سراسر غزل ده بار تکرار می‌شود."

در شعر حافظ، گستته‌نمایی از دیریاز حتا در ایران بحث‌هایی را به دنبال داشته است. در زمان حیات حافظ، گفته‌اند که شاه شجاع از او ایراد می‌گرفت که غزل‌هایش فاقد ارتباط درونی است. وقتی که چینی مسالمای، مجال بحث را در خود ایران فراهم کند طرح آن در غرب طبیعی می‌نماید. به‌ویژه این‌که آن عنصر نامری و یا به تعبیر مسعود فرزاد "سلسل اندیشه‌ای خاموش" که میان ابیات غزل حافظ است، در برگردان‌های کم رنگ‌تر یا به‌طورکلی گم می‌شود. شاید به‌همین دلیل است که اشعار سنتی که در هیچ کدام از نسخه‌های معتبر حافظ نیامده است، به دلیل انسجام و ارتباط صوری ابیات، مورد توجه شاعران غرب قرار گرفته است. با توجه به این‌که خواننده‌ی غربی در شعر به‌نوعی پیوستگی عادت دارد و با این همه اختلاف روحیه و دوگانگی ذوق و پسند، چه

عاملی ادبیات فارسی را این چنین مقبول طبع جهانیان کرد و یا به قول حافظ در پاسخ به شاه شجاع، شعرش "در آفاق اشتهر یافته و نظم دیگر حریفان پای از دروازه شیراز بیرون نهاده است..." خواه ناخواه این پرسش در ذهن غربی‌ها که به انسجام ادبی اعتقاد داشتند، نیز راه می‌یافتد و طبیعی است آنان که از جلوه‌های نبوغ در ادبیات فارسی شگفت‌زده شدند، ذهن خود را برای یافتن پاسخ به تکاپر وا دارند. گوته به این نتیجه رسید که "گرچه اشعار حافظ از یک نقطه آغاز نشده و به یک نقطه منتهی نمی‌شود و برخلاف آیین شعر در غرب از شاخه‌ای به شاخه‌ای دیگر می‌جهد، بدون آنکه ابتدایی واقعی یا انتهایی مشهود داشته باشد، همین دلیل را بزرگی حافظ می‌داند و او را کهکشانی لایتناهی می‌داند و از این رو شعری را که برای حافظ سرود "بی‌انتها می‌نامد".

بزرگیت بدان، که به پایان توانی رسید،
و این سرنوشت توست که آغازی نداری
شعر تو چون چرخ آسمان گردان است...

این درک شگفت‌انگیز گوته از حافظ، که هم‌سنخی نوابغ بزرگ را به اثبات می‌رساند پاسخی است قطعی به طرفداران عدم انسجام در شعر حافظ که سال‌هاست ذهن آن‌ها را به خود مشغول داشته بود. زمانی که ادبیات فارسی با آن ظرفیت نامحدود در زمینه‌ی خردورزی، عشق، آزادگی، عرفان و فلسفه خوشناسی و شادخواری، آن‌هم در کمال آراستگی و زیبایی به آمریکا رسید، امرسن نیز مانند گوته عمق زیبایی‌های شعر فارسی را با "لطف طبع" درک کرد و نزدیک به هفصیل بیت از اشعار فارسی را برگردان و به معرفی و نقد ادبیات فارسی پرداخت و در پیش‌گفتار خود بر برگردان گلدوین از گلستان ایراد یک‌نااخت و محدود بودن مضماین ادبیات فارسی را مردود دانست و در نظر نخست، "سخن‌پردازی‌های شرقی باب ذوق و سلیقه‌ی غربیان نیست" می‌گوید: "زنگی در خاور زمین فاقد پیچیدگی‌های اروپایی و آمریکایی است و در نوشته‌های آنان یک‌نااختی خاصی پرده از فقر چشم‌اندازها و شرایط اجتماعی را در بر می‌گیرد. خیال می‌کنم به سرعت با خیال‌بندی‌های آنان آشنا می‌شویم: لیلی و مجnoon، گل و بلبل، طوطیان و لانه‌ها، مسجد و درویشان، بیابان، کاروان و راهزنان، نجواهای اندرون حرامسرها، برگان، اسبان، شتران، شمشیرها، شال‌ها، مرواریدها، عنبر، سرم‌ه کحل و حنا، ستایش‌ها و خوش آمدگویی‌های واهی به سلطان به زیانی و امدادار از دعا و ثنا،

جیستا

افسانه‌های عبری و زرتشتی ریخته در قالب غربی یا اسلامی، این‌ها سیاهه‌ی مختص‌ری است از موضوع‌ها و کنایه‌هایی که پی در پی در شعر پدیدار می‌شود." و توضیح می‌دهد که چنین حکمی درباره‌ی ادبیات فارسی ناپایدار است و جایی که ارج و ارزش راستین مطرح است، دیری نمی‌پاید که خود را با تفاوت‌های سلیقه‌ای سازگار می‌کنیم. اتهام یک‌نواختی بیش‌تر متوجه تقليدهای بی‌شمار غریبان است تا خود ایرانیان.»

بیش از امرسن، گرایش عمومی به ادبیات فارسی تحت تاثیر برگردان‌ها و اقتباس‌های نویسنده‌گان و شاعران دست‌چند نشیره‌ها بود که به تقليد از رمانیک‌های اروپایی قصد داشتند خود را آشنای ادبیات شرق نشان دهند و چون تمام اطلاعات آن‌ها محدود به گل و بلبل و شراب و مطروب و چند مضمون دیگر می‌شد، این تصور در جامعه ایجاد شده بود که مضامین در ادبیات فارسی محدود و تکراری است.

برگردان‌های زیبای گرتروبدل و سر ویلیام جونز، خاک مصلا، آب رکناباد، سمرقند، بخارا و داستان ملاقات حافظ با امیر تیمور را تر سر زبان نویسنده‌گان و شاعرانی انداخت که گرایش‌های شرقی و ایرانی داشتند. از آن پس هرگاه کسی می‌خواست خود را ملهم از ادبیات فارسی نشان دهد این واژه‌ها را به‌نوعی در نوشته‌ی خود می‌گنجاند. نام "تیمور لنگ" که در ذهن ایرانی‌ها کشتار، غارت و وحشی‌گری را تداعی می‌کرد، در کنار حافظ و سعدی و خیام وارد آثار شرقی بیش‌تر نویسنده‌گان و شاعران غربی شد.

استدلال امرسن را به اغراق و مبالغه‌ای که غریبان به ادبیات فارسی نسبت می‌دادند، می‌توان تعمیم داد. تورو نیز تحت تاثیر فضای موجود، همین نظر را داشت. او حتا «گلستان» را از این ویژگی بری نمی‌دانست. گرچه امرسن نظر تورو را تغییر داد، اما عامل‌هایی که اغراق در مذایع فارسی را موجه می‌کرد، هیچ وقت نتوانست خود او را مجاب کند. او بسیاری از ویژگی‌های منحصر به فرد شعر حافظ را ستود، اما مذایع او را قابل انتقاد می‌دانست. در این زمینه، گوته انعطاف بیش‌تری از خود نشان داد و به درستی استفاده‌ی بی‌حد و مرز از مبالغه در شعر فارسی را به دلیل شرایط استبدادی شرق امری ناگزیر دانست. به اعتقاد او مدح‌های شاعران فارسی کم‌تر با واقعیت تطبیق داشته است.

بحث عدم انسجام، یک‌نواختی و اغراق در شعر فارسی، تحت تاثیر نقدهای اروپایی در نشیره‌های آمریکایی هم متعکس می‌شد. هرچند امرسن و تعالی گرایان با دلایل متقن و تحلیل‌های مستدل بر این برداشت سطحی خط بطلان کشیدند، اما وجود روحیه‌ی

مذهبی ناشی از تعلیمات فرقه‌ی پیورتین در جامعه‌ی آمریکایی که طرفدار نظام اخلاقی شدید بودند، باعث شد، بحث شهوانی بودن شعر فارسی در آمریکا زمینه‌ی بهتری برای طرح پیدا کند. مترجمان گاهی کار خود را به نوعی معتدل می‌کردند تا به قول خودشان از جنبه‌ی "اروتیک" شعر فارسی بگاهند. بهویژه وجود معشوق مذکور در ادبیات فارسی، برگردان‌های گلستان و شعرهای حافظ و سعدی و مولانا را دستخوش حذف و تغییر و اصلاح کرده بود. در نخستین برگردان گلستان به زبان انگلیسی مخاطبان عشق یا از مذکور به منظ تغییر جنسیت داده یا اینکه حذف شده بودند. شاید بتوان یکی از مصاديق برگردان ناپذیری شعر فارسی را وجود همین معشوق از لحاظ جنسی مبهم دانست. ابهامی که در تشخیص مخاطب عشق وجود دارد، ازین می‌رود. خواننده‌ی شعر فارسی در بیشتر مواقع به دلیل ضمیر مخاطب مون و مذکور در زبان فارسی یکسان است، با معشوقی مبهم رویه‌رو است، اما برگردان انگلیسی مجبور است این ضمیر را به *she* یا *he* بنویسد که هر انتخابی از جانب او یا به صراحت منجر می‌شود یا به قلب معنا.

در سنت شعر فارسی مفاهیم عرفانی در قالب تعبیر مربوط به رابطه‌ی جسمانی عرضه شده، که بحث و سوتعبیرهایی را در غرب پدید آورد. برتس می‌گوید که در شعر صوفیانه‌ی فارسی به تقریب به واژه‌های خدا و روح و نفس و نماز و غیره برنمی‌خوریم و به جای همه‌ی این واژه‌ها، تمثیلاتی از عشق جسمانی و شهوانی آمده است. کسی که از نزدیک با اشعار صوفیانه آشنا نباشد، گمان نخواهد برد که سروکارش با دین است، زیرا که مناظر شهوانی گاه به حدی شکل و صورت واقعیت به خود می‌گیرند که تعبیر مفسران به نظر ساختگی می‌آید. وقتی که نشریه‌ها و دولت آمریکا شعرهای والت ویتمان را به دلیل "تن‌پرستی" و موهن بودن مورد حمله قرار دادند و از نشر آن جلوگیری کردند، نباید چندان غریب پنداشت که با ادبیات فارسی چنین معامله‌ای صورت گیرد. در ظاهر امر بین ویتمان و شاعران فارسی از این نظر شباهت‌هایی وجود داشت و شاید هم اتساب روحیه‌ی شرقی به ویتمان از همین منظر صورت می‌گرفت. چنین برخورده را با ویتمان، آن‌هم در آن عصر نباید چندان غریب پنداشت. "در زمانی که موضوع‌های جنسی را راهی به مجله‌ها و به تقریب همه‌ی کتاب‌ها، به جز رسانه‌های پزشکی نبود، تنها ویتمان احساس رابطه‌ی سالم بین تن و جان را پیش می‌کشید و مجال بحث لذت و هیجان جنسی را فراهم آورد." هرچند دیدگاه ویتمان درباره‌ی تن و جان با دیدگاه شاعران چیستا

فارسی تفاوت بین این داشت، اما شباهت در بیان صوری رابطه‌ی جسمانی، باعث شد افرادی از جمله تورو، او را به داشتن روحیه‌ی شرقی متنسب سازند. به ویژه شعر بلند سرور خود من اثر طبع وی، حاوی افکار وحدت وجودی نیز بود.

واقعیت این است که این سوءتعبیرها و برخوردهای سطحی نسبت به ادبیات فارسی در مقابل جنبه‌های مورد تحسین آن، حجم بسیار کوچکی را تشکیل می‌داد. امرسن ایرادهایی که گاه‌گاهی در نشریه‌های آمریکایی می‌دید، ناشی از نارسا بودن برگردانها و غیراصیل بودن اقتباس‌ها و نیز اختلاف شرایط اجتماعی، محیط و زندگی شرق و غرب می‌دانست. او برای پی بردن به ارزش‌های ادبی و اجتماعی بزرگان ادب فارسی و درک روحیه‌ی آنان به حدی پیش رفت که در "حریم اخلاق و اندیشه، در مکه یا شیراز" نکته به نکته با تجربه‌های خود در نیویورک و لندن یکی می‌دید. تورو با آنکه به اندازه‌ی امرسن با ادبیات فارسی پیوند برقرار نکرده بود، ادعای یکی بودن با سعدی می‌کرد.

امرسن در برخی از اشعار خود مانند "باقوس"، "ایام"، "هرمیون" و "همه را وقف عشق کن" از شعر شاعران فارسی الهام گرفت. در "قطعاًتی درباره‌ی شعر و شاعری" به سعدی لقب شاعر آرمانی داد. در شعر "سعدي" نشان داد که احترام و اعتقاد او و هم‌فکرانش به شاعران و نویسنده‌گان ایرانی از سرتقان نبوده است. او سعدی را "حکمت خدایان" و "مرد حقیقت" و دوستدار نوع بشر نامید و آن‌جا که حافظ با جلوه و جلای خیره‌کننده از هنر شعری خود بهره می‌گیرد و "مانند بلبلان مفتون ترانه خویش می‌شود" و در مقطع چند غزل خود می‌سراید:

غزل‌سایی ناهید صرفه‌ای نبرد در آن مقام که حافظ برآورد آواز
در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سمع زهره به رقص آورد مسیحا را
ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می‌گفت مزید حافظ خوش لهجه خوش‌آواز
امرسن از این خودستایی‌های دلنشیین نه تنها دل‌آزره نمی‌شود، این‌گونه به توصیف
این شاعر رند می‌پردازد:

آنکه جایگاه رفیع اش از الطاف خداوندی بود
آنکه فرشتگان یاری‌گرش بودند
و هر پگاه چون برادر او را سلام می‌گفتند
و با غرور از فضایل او برای یک‌دیگر داد سخن می‌زدند.

۱. Transcendentalism

۲. برای آگاهی از عامل‌هایی که موجب توجه آمریکایی‌ها به ادبیات فارسی شده است، رجوع شود به بهزاد قادری و عباس آذرانداز، "تأثیر ادبیات آمریکا بر نهضت تعالیٰ گرایان آمریکا" نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۶ و ۷، زمستان ۷۸ و بهار ۷۹.
۳. برای آگاهی بیشتر در این زمینه و نحوه‌ی آشنایی نویسنده‌گان با ادبیات فارسی رجوع شود به Books, ۴. ۱۹۹۷. pp Yohannan, John D. Persian Poetry in England and America. NewYork: Caravan محمد معین، حافظ شیرین سخن، به کوشش مهدخت معین، ۱۳۶۹، چاپ دوم، صفحه ۷۶۲.
۵. آرتور جان آربیری، ادبیات کلاسیک فارسی، برگردان، اسدالله آزاد، مشهد، ۱۳۷۱، صفحه ۲۲۰.
۶. جروم رایت کلپیتون، نفوذ سعدی بر بزرگ‌ترین شاعران آمریکا در قرن نوزدهم، کیهان فرهنگی، ۲۶-۲۸.
۷. آرتور جان آربیری، ادبیات کلاسیک فارسی، صفحه ۲۱۱.
۸. دیونویسی، منسوب به دیونوس خدای نباتات و شراب در یونان باستان.
۹. آربیری، شیراز مهد شعر و عرفان، برگردان منوچهر کاشف، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
۱۰. American Quarterly Review. VIII (SEPT. 1830).Quoted by John D. Yohannan p.110-118.
۱۱. Moily, Charles. The Poems of Emerson. The Coming Age. Quoted by Mansor Ekhian.
۱۲. خواند میر، حبیب السیر
۱۳. یوهان کریستف بورگل، سه رساله درباره حافظ، برگردان کورش صفوی، مرکز، ۱۳۶۷.
۱۴. این ابهام در شناخت جنسیت معشوق به حدی است که گاه مفسر ایرانی را نیز به اشتباه انداخته است. نمونه‌ی آن اظهار شکننده دکتر پرهام است از تصویری که حافظ در غزلی با مطلع: (زلف آشته و خوی کرده و خندان لب و مست / پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست) داده است. این که دختری در نیمه‌های شب "صراحی در دست، جام بر کف با گیسوان آشته و چهره برافروخته و عرق کرده، از فرط می‌گساری، بر بالای بستر جوانی بیاید (از این رو او) هیچ باور ندارد که واقعه در سده هشتاد و در شیراز اتفاق افتاده باشد. آنچه می‌نماید درست به صحنه‌ای شباهت دارد که در سده بیست در شهر پاریس آن‌هم در محله "مارتر" اتفاق افتاده است. (مهدی پرهام، حافظ در سده بیست و یکم، تهران، نشر شالوده، ۱۳۷۹، صفحه ۹۲).
۱۵. ایلیاپاولویچ پتروشفسکی، اسلام در ایران، برگردان کریم کشاورز، پیام، ۱۳۴۸.
۱۶. Norton, American Literature:w.w.Norton&Company. 1995. p.393.
۱۷. باکوس، ایزد شراب در میان رومیان، همنای دیونوسوس خدای شراب یونانیان
۱۸. هرمیون، دختر منلاس و هلن و زن پیروس (سردار اساتیری یونانی که در تصرف شهر تروا اول کسی بود که در شکم اسب چوبی داخل شد).
۱۹. Fragments of the poet and the poetic gift.